

جلسه چهارم

ایمان زاینده و همراه با تعهدات عملی

یکشنبه ۳۱ شهریور ۱۳۵۳

۵ رمضان المبارک ۱۳۹۴



برای دریافت صوت جلسه
روی این نشان بزنید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ
عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ
سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ
شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا
الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ
فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ ﴿٧٨﴾

سوره مبارکه حج

مسئله این است که ایمان، برطبق فرهنگ غیر قابل تردید قرآن، صرفاً یک امر قلبی نیست. درست است که ایمان یعنی باور، و باور مربوط است به دل، اما قرآن هر باوری را، هر ایمان و قبول و پذیرشی را به رسمیت نمی‌شناسد. ایمان مجرد، ایمان قلبی خشک و خالی، ایمانی که در جوارح و اعضای مؤمن شعاعش مشهود نیست؛ این ایمان از نظر اسلام ارزشمند نیست. اول مؤمن به خدا، شیطان است. ابلیس پیش از آنکه بندگان پرمدعای پروردگار و فرزندان پرنواز و افاده آدم به این سرزمین خاکی بیایند، سالیانی خدای متعال را عبادت می‌کرد و دلش کانون معرفت خدا بود، اما در آن بزنگاه، در آنجایی که ایمان‌ها همه آنجا

به کار می‌آیند؛ یعنی در هنگام انتخاب، در هنگام تعیین راه نهایی، این ایمان به کار ابلیس نیامد، این ایمان در همان دل ماند. من می‌گویم ایمانی که فقط در دل بماند، می‌پوسد و می‌خشکد؛ تو بگو نه، باقی می‌ماند؛ ما هم شبیه را قوی می‌گیریم، می‌گوییم ایمان در اعماق دل می‌ماند. اما ایمانی که در دل می‌ماند و به دست و پا و چشم و گوش و مغز و اعضا و جوارح و زندگی و نیروها و انرژی‌های ما نمی‌رسد، آن ایمان از نظر فرهنگ قرآنی ارزشمند نیست. ما این مطلب را در یک تیتري خلاصه کردیم و آن، همان تیتري است که بالای این ورقه‌ای^۱ که در اختیار شماست نوشتیم: ایمان زاینده. ایمانی که مثل سرچشمه‌ای فیاض عمل می‌زاید، ایمانی همراه با تعهد، ایمانی که باری بر دوش مؤمن می‌گذارد، ایمانی که همراهش عمل است.

بنا کردم «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» ها را در قرآن شمردن. دیدم با همین تعبیر، ده‌ها مورد، ایمان همراه با عمل صالح آمده است. ایمان تنها، ایمان بی‌تعهد، ایمانی که همراه آن احساس مسئولیتی نباشد، نه به درد دنیا می‌خورد، نه به درد عقبی می‌خورد، این منطبق قرآن است. (تلاوت فردای ما هم تقریباً در همین زمینه است، آیاتی هم فردا تلاوت می‌کنیم و در آن می‌اندیشیم ان شاء الله با تدبیر، که آن هم همین معنا را به‌صراحت، با کمال روشنی اعلام می‌کند، هیچ جای حرفی باقی نیست.) آن کسانی که فرض می‌کردند ایمان یک چیزی است برای منطقه قلب

۱. به پلی‌کپی انتهای جلسه مراجعه فرمایید.

آدمی، ولو انسان به لوازم و تعهدات ایمان پایبند نباشد، می‌تواند در حوزه مؤمنین باشد؛ آن کسانی که خیال می‌کردند با مؤمن بودن فقط، یعنی با باور داشتن فقط، بدون عمل، بدون تلاش، بدون مجاهدت، نویدهای خدا در مورد مؤمنین نصیب انسان می‌گردد؛ آنهایی که گمان می‌کردند بهشت را به یک امر قلبی می‌دهند و بدون عمل، حکومت روی زمین را به یک امر قلبی می‌دهند نه به عمل؛ آن کسانی که تصور می‌کنند به‌طور خلاصه که اگر عمل را حذف کنیم، از ایمان چیزی باقی می‌ماند؛ اینها بایستی به این آیات و آیات دیگری که در تلاوت بعدی هست و ده‌ها مورد دیگر در قرآن و سراسر قرآن با دقت بیندیشند تا ببینند، آن ایمانی از نظر اسلام ارزش دارد که با عمل، با مسئولیت، با تکلیف، با تعهد همراه است.

اگر تعهدی احساس نکردی، در مؤمن بودن خودت شک کن. جامعه‌ای که به تعهدات ایمانی عمل نمی‌کند، نام خود را جامعه مؤمن نگذارد. آن کسانی که از قرآن شنیده‌اند: ﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۱ سست نشوید، غمگین نشوید، اگر مؤمن باشید از همه برترید؛ آن کسانی که این صلاهی عجیب را از قرآن شنیدند، بعد به واقعیت‌ها نگاه می‌کنند، می‌بینند مؤمنین به قرآن از همه برتر نیستند، بلکه گروکِش^۲ همه هستند و تعجب می‌کنند که این وعده قرآن پس کو؟ و اگر زمانی

۱. سوره مبارکه آل عمران / آیه ۱۳۹

۲. وام‌دار، رهین

برای انجام^۱ این وعده پیدا نکردند، منتظر ظهور ولی عصر صلوات الله علیه می‌مانند. به این عده هم باید خاطر نشان ساخت که بله، وعده الهی حق است، هم در زمان ظهور مهدی موعود صلوات الله علیه و هم هر جایی که ایمان صورت ببندد. اما ایمانی که قرآن آن را همراه با عمل می‌داند، ایمانی که آن را از تعهد جدا نمی‌داند. ایمان، نه فقط یک امر قلبی.

اگر فقط تصدیق و پذیرش در صدق کلمه ایمان کافی بود، من می‌گویم اول مؤمن^۲ به پیغمبر ابولهب^۲ بود یا ولید بن مغیره^۳ مخزومی^۳ بود. آن هوشمندان عرب خیلی خوب می‌فهمیدند که رسول خدا دروغ نمی‌گوید، خوب می‌فهمیدند که راست می‌گوید. دلیل می‌خواهید؟ دلیلش اینکه

۱. (ن جز) برآوردن حاجت، وفا کردن وعده

۲. عبدالعزّی فرزند عبدالمطلب، که به دلیل رنگ سرخ چهره‌اش به ابولهب معروف شد. وی پس از آغاز دعوت پیامبر، به شدت با او مخالفت می‌کرد. هنگام دعوت پیامبر، پشت سر ایشان راه می‌رفت و ایشان را دروغگو می‌خواند. او که نتوانسته بود در جنگ بدر شرکت کند، هفت روز پس از شنیدن خبر شکست مشرکین دق‌مرگ شد. گویند به دلیل بیماری‌ای که داشت، دو روز جنازه‌اش بر زمین ماند. پسرانش جنازه او را به نقطه دوردستی از مکه منتقل کرده و از دور بر جنازه‌اش سنگ انداختند تا دفن گردید. سوره مسد اشاره به عذاب جاودان ابولهب و همسرش دارد.

۳. او از اشراف و متنفذان قریش - قبیله بنی‌مخزوم - و در زیرکی و دانایی زبان‌زد عام و خاص بود. پس از آغاز دعوت پیامبر، بزرگان قریش متحیر ماندند که آیات قرآن را چه بنامند. نزد ولید رفتند. ولید نزد پیامبر رفت و پیامبر آیات ابتدایی سوره سجده را برای او خواند. ولید از آن آیات متأثر شد و نزد قریش بازنگشت. تا اینکه ابوجهل نزد او رفت و او را تحریک کرد. وی به قریش گفت که این سخن را تنها می‌توان سحر نامید. آیات ۱۱ تا ۳۰ سوره مبارکه مدثر، به این ماجرا اشاره دارد. او در سال اول هجرت، مُرد.

می‌نشستند با هم پیاله‌هایشان تصمیم می‌گرفتند پیغمبر را رسوا کنند. می‌گفتند برویم بشنویم، ببینیم چه می‌گوید، عیب‌هایش را بگیریم. بعد که می‌رفتند می‌نشستند، فردا شب می‌آمدند، می‌گفتند نه، این کلام بشر نیست، این سخن خدای بشر است. پس قبول می‌کردند، تصدیق می‌کردند که او از سوی خدا سخن می‌گوید. اما جناب‌عالی بعد از چهارده قرن از آن تاریخ، او را مؤمن نمی‌دانی. من می‌گویم اگر او مؤمن نیست؛ به دلیل اینکه این ایمانش، این قبولش، این تصدیقش با تعهدهای متناسب همراه نبوده، آیا ما مؤمنیم؟ درحالی‌که تصدیق ما هم با تعهدهای متناسب همراه نیست. چه می‌فرمایید شما؟

اگر فقط تشخیص و ایمان قلبی و باور کافی بود، عمرو عاص^۱ باید اول شیعه^۲ عالم باشد. عمرو عاصی که ماجرای غدیر خم را یا به چشم دیده، یا از کسانی که به چشم دیده‌اند شنیده، من و شما بعد از سیزده قرن و خرده‌ای این ماجرا را در کتاب‌ها فقط می‌خوانیم. عمرو عاصی

۱. عمرو فرزند عاص، در میان عرب به زیرکی مشهور است. اوایل از مخالفین اسلام و از دشمنان سرسخت رسول خدا در مکه بود. از سوی بزرگان قریش، سرپرست گروهی بود که برای بازگرداندن مسلمانان به حبشه رفته بودند. اندکی قبل از فتح مکه، و به این شرط که بدی‌های گذشته‌اش بخشیده شود، با رسول خدا بیعت کرد. در زمان عمر، به فرماندهی او، سرزمین مصر فتح و او حاکم مصر شد. اما عثمان او را از آن مسند برکنار کرد. در زمان امیرالمؤمنین، در کنار معاویه قرار گرفت و نقشی مؤثر در تثبیت جایگاه معاویه داشت. عمرو عاص مجدداً به مصر رفت و با کشتن محمد بن ابی‌بکر حکومت مصر را به دست گرفت و تا آخر عمر - ۴۳ هجری - در آنجا بود.

که درباره امام علی علیه السلام شعر می‌گویید،^۱ عمروعاصی که در دم احتضار، در آن حساس‌ترین ساعت‌ها و لحظه‌هایی که برای ذهن یک انسان مطرح است، اظهار ندامت می‌کند، اظهار پشیمانی می‌کند، می‌گوید دینم را به دنیای معاویه فروختم، با علی که می‌دانستم حق است، جنگیدم.^۲ پس عمروعاص به نظرم عمیق‌تر و علمی‌تر از شیعه قرن چهاردهم هجری به ولایت بلافصل امیرالمؤمنین پی برده و تصدیق کرده بود، اما آیا شیعه است؟ شما می‌گویید نه. چرا شیعه نیست؟ برای خاطر اینکه اعتقاد به امامت امیرالمؤمنین تعهدهایی می‌آورد. اول تعهدش بیعت نکردن با معاویه بن ابی سفیان است. عمروعاصی که با معاویه همدست می‌شود و با همین علی می‌جنگد؛ یعنی به تعهدهای تشیع، به مسئولیت‌ها و تکلیف‌هایی که این باور به انسان متوجه می‌کند، پایبند نمی‌ماند، شیعه نیست.

این حرف درست است و چون درست است، من روی سخن را باز به خودمان برمی‌گردانم، می‌گوییم با همین دلیل، آیا من و شما می‌توانیم معتقد باشیم و مطمئن که شیعه هستیم؟ مگر ما به تعهدهای شیعه بودن

۱. قصیده‌ای به نام جُلْجُلِیْه که عمروعاص در جواب معاویه سروده است. علامه امینی، این قصیده را در الغدیر آورده است.

وَ أَيْنَ الْخُصَا مِنْ نُجُومِ السَّمَاءِ / وَ أَيْنَ مُعَاوِيَةَ مِنْ عَلِيٍّ، شن‌های کنار ساحل کجا و ستارگان آسمان کجا؟ / و معاویه کجا و علی کجا؟

۲. تاریخ یعقوبی (احمد بن اسحاق یعقوبی، متوفی قرن ۵۳ ق.) / دوران معاویه بن ابی سفیان /

عاملیم؟ مگر ما پایبندیم؟ و سخن قرآن در این باره روشن و بی‌تردید و بی‌ابهام است. (هم در تلاوت امروز این معنا هست، هم در تلاوت فردا) صریحاً نفی می‌کند ایمان را از آن کسانی که به‌طور مطلق پایبند به تعهدات ایمانی خود نیستند. بنابراین ایمانی که در اسلام معتبر است - اینها از اصول اعتقادی اسلام و تشییع است - ایمان زاینده و تعهدآفرین است. آن ایمانی است که با تعهدهای عملی همراه باشد، اگر همراه نبود، منتظر نتیجه‌هایش هم نباش، منتظر نصرت در دنیا نباش، منتظر امنیت در دنیا نباش. **﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾**^۱. (این آیه و ده‌ها آیه دیگر که شاهد و وافی^۲ به مقصود است، در این نوشته ما نیامده، چون جایی نیست و مجالی نیست). **﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾** آن کسانی که ایمان آوردند، **﴿وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾** با ستم، با ستمگری، ایمان خود را نیامیختند، **﴿أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ﴾** امنیت برای آنهاست. آن ایمانی که با ستمگری همراه است، امنیت بر نمی‌دارد. آن ایمانی که تعهد در کنارش نیست، نصرت به مؤمن نمی‌دهد، پیروزی او را تضمین نمی‌کند، یاری خدا و یاری ذرات طبیعت و تکوین را برای او به ارمغان نمی‌آورد، خوشبختی و رستگاری دنیا و خلاصه یک کلام، بهشت دنیوی و اخروی را به او نمی‌دهد. پندارهای بیهوده‌ناشی از راحت‌طلبی، ضد این را به ما تلقین می‌کند.

۱. سوره مبارکه انعام / آیه ۸۲

۲. (وفی) تمام‌کننده، کامل‌کننده

یک صفتی است در انسان که همیشه دنبال کارهای راحت‌تر می‌رود، حالت سهولت‌طلبی، سهل‌گرایی در انسان هست. بین دو کار اگر مخیرش کنید، هرکدام آسان‌تر است، هرکدام تلاش کمتری، مایه کمتری می‌برد، آن را انسان انتخاب می‌کند، خاصیت آدم این است، معمولاً انسان‌ها این‌جوری‌اند. این صفت، این خصلت بشری، این ویژگی به ما می‌گوید راه آسان‌تر را بپذیر، راه کم‌خرج‌تر را، راه بی‌تلاش‌تر را. از طرفی ایمان مذهبی می‌گوید بهشت از دست رفت. برای اینکه هم سهل‌گرایی به‌جای مانده باشد، هم بهشت از دست نرفته باشد، مجبوریم بنشینیم فرمول درست کنیم، فرمول‌هایی که نتیجه می‌دهد رفتن آدم بیکاره تنبل را به بهشت. پای فرمول‌ها می‌ایستیم، گیر هم می‌دهیم، تا آخر هم نمی‌فهمیم؛ فقط وقتی به بهشت نرفتیم، می‌فهمیم که فرمول‌ها غلط بود. من می‌گویم حالا یک تجدیدنظری بکنیم، ببینیم آیا واقعاً این فرمول‌ها درست است؟

قرآن متن قطعی خلل‌ناپذیر ماست و صدها روایت درست، روایت متقن. امام علیه‌السلام در روایتی به این مضمون (فکر کردم قبلاً بگردم چندتا از روایت‌هایش را حاضر کنم، اینجا بیاورم بخوانم، واقعه این است که وقت نکردم، ولاً خیلی در این باب روایت هست) شفاعت ما نمی‌رسد یا نمی‌رسد به شفاعت ما، مگر به وسیله کوشش و جدّو جهد. حالا ما با تنبلی، با زانوی غم به بغل گرفتن و غم گذشته و غم آینده را با بی‌غیرتی خوردن - غم‌خواری خوب است، اما غم‌خواری ای که با

بی‌غیرتی همراه نباشد - ما با این حالت منفی پستِ بی‌خاصیت، می‌نشینیم به امید شفاعت، درحالی‌که خود امام علیه‌السلام، طبق این روایت می‌فرماید که شفاعت ما به آن کسانی می‌رسد که جدّو جهد و کوشش داشته باشند، درست نقطهٔ مقابل آنچه که در مغزهای ماست. و از این قبیل روایات *إلی ما شاء الله*.

امام سجاد علیه‌السلام در آن نیمهٔ شب، در مسجد مشغول عبادت کردن است، مشغول زار زدن است. آن مردی که طبق برداشت صحیح از زندگی‌اش، یک پارچه تلاش در راه به حکومت رسانیدن حق و حقیقت است، نیمهٔ شب هم یک پارچه تلاش در راه عبودیت و خضوع در مقابل خداست؛ اشک می‌ریزد، گریه می‌کند، مناجات می‌کند؛ مناجات عجیبی که حالا مجال نیست که عرض کنم، با یک وضع عجیبی. بعد آن مرد خوش‌باور ساده‌دل می‌گوید: ای پسر پیغمبر! تو چرا؟ تو با آن پدر، با آن مادر، با آن جد، که همه بندگان برگزیدهٔ خدایند؛ گریه را برای ما بگذار. تو که فرزند پیغمبری، فرزند علی، فرزند حسین، فرزند فاطمهٔ زهرا، تو چرا گریه می‌کنی؟ آن وقت امام سجاد صلوات‌الله‌علیه ضمن آنکه از این تیز دفاع می‌کند؛ تیز خضوع و خشوع و گریه و عبادت و دعا در مقابل پروردگار، برای جلا دادن روح، برای هرچه بیشتر مصمم شدن، برای هرچه بیشتر به خدا متکی شدن و نه برای تخدیر؛^۱ ضمن اینکه این تیز را تقویت می‌کند، این اشتباه را هم از ذهن این شیعهٔ عامی بیرون می‌آورد، می‌گوید تو چه می‌گویی؟

«دَعَّ عَنِّي حَدِيثَ أَبِي وَ أُمِّي وَ جَدِّي»^۱ بینداز دور صحبت پدر و مادر و جد را، که تو فرزند فلانی، «الْحِجَّةُ لِلْمُطِيعِينَ» بهشت از آن فرمان بران است. این تیز اسلامی و تیز شیعی است در زمینه ایمان و عمل.

چرا تأکید می‌کنم روی این مسئله؟ برای خاطر اینکه سالیان درازی کار شده و بسی قرن‌ها کار شده روی مغز مسلمانان، تا آنها را قانع کنند به اینکه عمل برای مسلمان بودن لازم نیست، تا به آنها بفهمانند که برای مؤمن بودن، یک دل پاک لازم است، نه یک عمل پاک. کمک کرده به این دست‌های خائن و مزدور، راحت‌طلبی‌های ما، سهل‌گرایی‌های ما، پرمدعایی‌های ما، که مایلیم بهشت خدا، به یک کار کوچک به ما داده بشود. و کمک کرده است به این دریافت غلط، نادانی‌های غیر مغرضان، غرضی هم نداشتند جز اینکه نادان بودند.

از بعد پیغمبر، بعد از مدت زمان کوتاهی این فکر به وجود آمد و ترویج شد. معاویه بن ابی‌سفیان خیلی جالب است. از معاویه دیگر بی‌دین‌تر کسی را سراغ داری؟ از معاویه بدتر کسی را سراغ داری؟ دیگر بدتر از اینها چه کسی را در آن تاریخ و در صدر تاریخ اسلامی می‌شود سراغ گرفت؟ یک روز دیدند که معاویه وصیت می‌کند به نزدیکانش که بله، من که مُردم، یکی دوتا بسته کوچک هست، اینها را از آنجا بیاورید، بگذارید توی کفن من. گفتند چیه اینها؟ گفت یک دانه‌اش قسمتی از لباس پیغمبر است. یک روز هم پیغمبر خدا اصلاح می‌کرد سر و صورتش را،

یا ناخن می‌گرفت، چند دانه از آن ذرات مو و ناخن دورافتاده پیغمبر را جمع کردم، اینها را بگذارید توی کفن من که خدا مرا ببخشد.^۱ آی زگی! معاویه هم به امید شفاعت پیغمبر حرکت می‌کند، کار می‌کند، اما در راه چه؟ در راه به دست آوردن چند دانه موی سبیل و صورت و سر پیغمبر. خب دست مریزاد! تا آنجایی که آسان است، تا آنجایی که مایه‌ای ندارد، به قرآن هم گوش فرا می‌دهد، به قرآن هم احترام می‌گذارد، اما تا آنجایی که برای خودش نافع است. (که حالا در این باره اگر بخواهم وارد بشوم، بحث‌هاست. احتمال می‌دهم که فردا مقداری در این زمینه صحبت کنم).

به هر صورت سالیانی است، و سالیان دراز، روی مغزها دارند کار می‌کنند تا بگویند اسلام منهای عمل، ایمان بدون عمل، در دل محبت و ایمان و باور و نه در عمل، حرکت و تلاش و اثر، سال‌هاست به ما این را می‌خواهند بباورانند. و قرآن همچنان ندایش بلند و زنده و شاداب است که ﴿وَمَا أَوْلِيٰكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾^۲، آن کسانی که این کارها را ندارند، (که تلاوتش را یا امروز یا فردا خواهیم دید) مؤمن نیستند، ایمان ندارند. آن کسانی مؤمنند، آن کسانی با شمایند، آن کسانی مشمول لطف خدا و برادری و مسلمانی هستند که در راه خدا، طبق ایمان، متعهدانه حرکت کنند، تلاش کنند، کار کنند. این منطق قرآن است.

۱. انساب الاشراف (احمد بن یحیی بلاذری، متوفی قرن ۵۳ ق.) / ج ۵ / ص ۱۵۳

۲. سوره مبارکه نور / آیه ۴۷

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ ای کسانی که گرویده‌اید، ﴿ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا﴾ رکوع کنید، سجود کنید، درمقابل خدا خضوع کنید، ﴿وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ﴾ عبودیت کنید و عبادت پروردگارتان را، ﴿وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ﴾ نیکی به‌جا آورید، ﴿لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ﴾^۱ مگر موفق گردید، رستگار شوید. اگر این کارها را بکنید، فلاح و رستگاری و موفقیت و نجات^۲ هست. اما اگر ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ بود، ﴿ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ﴾ نبود، آیا فلاح و رستگاری هست؟ جوابش با شما.

﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ﴾ مجاهدت کنید در راه خدا، ﴿حَقَّ جِهَادِهِ﴾ آن‌چنان‌که شایستهٔ مجاهدت است. برای یک درآمد آفتاب تا آفتاب^۳ چه کار می‌کنید، چقدر تلاش می‌کنید؟ چقدر مجاهدت می‌کنید؟ به همین نسبت بین برای خدا چقدر باید تلاش کنی. همه‌کار در متن است، کار خدا در حاشیه. وضع زندگی عمومی ما، نقشهٔ عمومی زندگی ما این است. همهٔ کارها در متن است، یاد دادن، یاد گرفتن، پول گرفتن، زحمت کشیدن، نمی‌دانم ورزش کردن، همه‌کار متن زندگی است، در آن حاشیه‌ها، آن‌هم یا هست یا نیست، کار خدا. اما اگر درست نگاه کنید، آن تلاشی که برای خدا و در راه خدا باید انجام بگیرد، حشمش، کیفیتش، عمقش، نستوهی و پایداری‌اش، بایستی به نسبت بزرگی و

۱. سوره مبارکه حج/ آیات ۷۷ و ۷۸

۲. (ن حج) پیروزی، کامیابی

۳. کنایه از یک روز کامل، یک بیست‌وچهار ساعت

عظمت خودِ خدا، از همهٔ تلاش‌ها بزرگ‌تر، پایدارتر، نستوه‌تر، خستگی‌ناپذیرتر باشد.

﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ﴾ اوست که شما را برگزیده است ای ملت اسلام! یعنی چه برگزیده؟ یعنی شما را به صورت دُرَدانه‌های نازپرورده‌ای گذاشته کنار، گفته اینها تافتة جداافتاده‌اند، گناه هم کردند، اشتباه هم کردند، برخلاف فرمان ما هم عمل کردند، بهشت به نام اینهاست؟ این حرفی است که یهودی‌ها هم دربارهٔ خودشان مدعی بودند. اینها اشتباه می‌کردند، هر مُسَلِمی هم که این جور فکر کند، اشتباه می‌کند. قرآن درمقابل یهودی‌ها، آن کسانی که خیال می‌کردند که احبّاً و اولیا و دوستان، بلکه فرزندان خدایند، با لحن خیلی ملامت‌آمیز و زننده‌ای اعلام می‌کند که این‌همه، این دوستی، این ولایت، در گرو این است که به فرمان خدا عمل کنید. ما شما را برگزیدیم، درست است، اما بنی‌اسرائیل را هم قبلاً برگزیده بودیم. خدا امت اسلام را انتخاب کرد، اما قبل از اسلام بنی‌اسرائیل را هم انتخاب کرده بود، هر دو انتخاب از یک نوع است؛ به‌معنای انتخاب آماده‌ترین فرد است برای بزرگ‌ترین کار. بین ده نفر شما نگاه می‌کنید، می‌بینید که این یکی قیافه‌اش مصمم‌تر، بدنش آماده‌تر، رنگ رخساره‌اش شاداب‌تر، پنجه‌اش قوی‌تر، بازوان و سینه‌اش ستبرتر و استوارتر؛ می‌گویید آقا، این بار سنگین را تو باید برداری، من تو را برای این کار انتخاب کردم؛ این هم پیش‌قدم می‌شود. اگر برداشت، اگر توانست این کار را بکند؛ یعنی اراده کرد - توان کرد در

او بود مسلماً - تصمیم گرفت و این بار را برداشت، آن وقت از سطح آقران^۱ بالاتر می‌رود، می‌شود یک فرد زبده برجسته. اگر برداشت چه؟ اگر برداشت، از دیگران توسری خورتر و بدبخت‌تر می‌شود. به او می‌گویند بیچاره! دیگران نمی‌توانستند، به آنها هم نگفتیم، اما به تو گفتیم و تو نکردی. گزینش امت اسلام مثل گزینش امت بنی‌اسرائیل، از این قبیل است. بنی‌اسرائیل در زمان خودشان و مسلمانان در زمان خودشان، شایسته‌ترین امت‌ها و افراد بودند برای تحمل بار امانت اسلام، رهبری و هدایت بشر؛ لذا بود که به اینها این بار امانت داده شد. آیا برداشتند یا نه؟ اگر برداشتند، این بار امانت را به سرمنزل رساندند، البته بهترین و گزیده‌ترین و شایسته‌ترین مسلمانانند، اما اگر نه چطور؟ اگر برداشتند، همان وضعی را دارند که یهود دارا شدند بر اثر حمل نکردن بار امانت: ﴿وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبُأُوْهُمْ بَغْضٌ مِّنَ اللّٰهِ﴾^۲، این برای دنیاشان، مَا وَاهُمْ جَهَنَّمَ، آن هم برای آخرتشان.

﴿هُوَ اجْتَبَاكُمْ﴾ او برگزیده است شما را، انتخاب کرده برای برداشتن این بار، ﴿وَمَا جَعَلْ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ در دین، بر شما سختی و فشار و صعوبتی هم قرار نداده، فشاری نیست. این قدرها سنگین نیست این بار، این قدرها برداشتنش عذاب و شکنجه ندارد، قابل تحمل است.

۱. (قرن) جمع قرن، به معنای کفو و هم‌تا. نزدیکان

۲. سوره مبارکه بقره/ آیه ۶۱: و مُهْر خَوَارِي وَ نَادَارِي بِرِ اَنَانِ زِدِهْ شَدَّ وَ بِهْ خَشْمِ خَدَا
گرفتار آمدند.

﴿وَمَا جَعَلْ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ بر شما در کار دین حرجی، صعوبتی، فشاری قرار نداده، ﴿مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ﴾ این همان آیین پدرتان ابراهیم است، ﴿هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا﴾ او شما را در گذشته و در این نوبت، مسلمان و مسلم و تسلیم خدا نامیده است - ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ﴾!، این در دعای ابراهیم است در سوره بقره، اشاره به آنجاست - ﴿هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا﴾، این بار را به شما دادیم، این گزینش را نسبت به شما به عمل آوردیم، برای چه؟ تا چه بشود؟ تا شما چه کنید و به کجا برسید؟ ﴿لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾؛ مسئول مستقیم شما پیغمبر است و مسئول همه بشریت شماست. تا پیامبر بر شما گواه و مراقب و دیدبان باشد و شما بر بشریت گواه و مراقب و دیدبان باشید. شما زمامداران بشرید، شما اداره‌کنندگان بشریتید، شما دیدبانان این قافله‌اید. ای قافله‌سالاران به خواب نمانید.

﴿لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ﴾ تا پیامبر بر شما گواه و مراقب و دیدبان باشد، ﴿وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ و شما بر مردمان و بر بشریت و بر خلق‌ها و توده‌ها مراقب و نگهبان و دیدبان. حالا که این جور است، حالا که مسئولیت شما سنگین است، حالا که شما از طرف پروردگار به مأموریتی دشوار دارید گسیل می‌شوید، ﴿فَاقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ پس به پا دارید نماز را. باز هم تکلیف، باز هم تعهد، ایمان خشک و خالی؟! ﴿فَاقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ به پا دارید نماز را، ﴿وَأَتُوا الزَّكَاةَ﴾ و بدهید زکات را. ﴿فَاقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ را در یکی از روزهای

گذشته معنا کردم) **﴿واعتصموا بالله﴾** و متوسل شوید به خدا و آیین خدایی، پناهنده باشید به خدا، متکی باشید به خدا، از هیچ کس دیگر، از هیچ قدرت دیگر نهراسید. آن وقتی که راه‌ها بر شما فرو بسته ماند، از لطف و مدد و یابوری خدا مأیوس نگردید. **﴿هُوَ مَوْلَاكُمْ﴾** خدا سرپرست و نگهبان و هم‌جبهه شماست. (معنی مولی، ولایت و از این گونه تعبیرات را ان‌شاءالله در یک بحث مفصل و مستقلی باید بیان کنم. **﴿اللَّهُ وَرِثَةُ الَّذِينَ آمَنُوا﴾** یعنی چه؟ **﴿هُوَ مَوْلَاكُمْ﴾** یعنی چه؟ علی مولای مؤمنین است، یعنی چه؟ مؤمنین باید ولایت علی را داشته باشند، یعنی چه؟ این ولایت، این کلمه، خیلی کلمه پرمعنا و پرمغز عجیبی است. یک روز ان‌شاءالله این را با استفاده از تعبیرات قرآنی معنا می‌کنم.) **﴿فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ﴾** چه نیکو مولایی است، چه نیکو یابوری است پروردگار.

چند آیه دیگر داریم از آخر سوره انفال. (اینجا هم باز یک بخش دیگری، یک توضیح کوچکی من بالایش نوشتم، قبل از این آیات انفال؛ تعهدات اجتماعی.) تعهدات ایمانی از نوع زکات، از نوع نماز، از نوع اعتصام به خدا، آن یک نوعش که در آن آیات، آیات آخر سوره حج تکرار شد. یک نوع تعهدات ایمانی از دیدگاه دیگری، از یک گوشه دیگری، نوع دیگری از تعهدات در این آیات مطرح می‌شود.

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾^۲ همانا آن کسانی که ایمان آوردند، **﴿وَهَاجَرُوا﴾** و هجرت

۱. سوره مبارکه بقره / آیه ۲۵۷

۲. سوره مبارکه انفال / آیه ۷۲

کردند. هجرت کردن یعنی چه؟ یعنی از مشهد رفتند تهران مثلاً ماندند؟ از شهری به شهری مهاجرت کردند و بس؟ نه. اولاً، هجرت کردن به معنای یک باره از همه چیز دست شستن به خاطر هدف، به خاطر پیوستن به جامعه اسلامی، به خاطر قبول تعهد در مجموعه تشکیلات جامعه اسلامی محسوب می‌شود. از مکه که بلند می‌شدی شما بیرون می‌آمدی، مغازه پرمتاع و پرکالای به قول امروزی‌ها سرقفلی‌دار حساس مشتری جمع کن آبرو آفرینت، دیگر در مکه برای تو وجود نداشت. به سود چپاول گران خون خواره متجاوز مکه، مغازه دو، سه دربندی^۱ شما ضبط می‌شد و اموالتان به تاراج می‌رفت. اگر از مکه تنها آمده بودی و خانمت مسلمان نشده بود، دیگر خاطرات زناشویی گذشته را، باید همه را بر باد حساب می‌کردی، تمام شد، باید دل می‌کندی. اگر از مکه می‌آمدید مدینه، پدرتان یا پسران در آنجا مانده بود، عزیزترین عزیزانتان به صورت دشمن خونین شما در آمده بود؛ هجرت یعنی این. آن کسانی که هجرت می‌کردند، همه این محرومیت‌ها و ناکامی‌ها را به جان می‌پذیرفتند.

از سوی دیگری، هجرت یعنی برای بنای کاخ عظیم جامعه اسلامی یک خشت بردن. الآن ملاحظه کنید، اینجا بناست ساخته بشود. فرض کنید قرار است که صد قطعه چوب دیگر، یا هزاران قطعه آجر، اینجا روی همدیگر گذاشته بشود، هر بچه‌ای هم یک‌دانه بردارد بیاید اینجا، اینجا ساخته می‌شود. هر انسانی یک‌دانه سنگ بگذارد، یک کاخ با عظمت

به وجود می‌آید. جامعه اسلامی که در مدینه به وجود آمده بود، محتاج بود به عناصر مؤمن، فعال، پرتلاش، پرتوان، سابقه‌دار، اسلام‌فهم، مُجِبِّ و معتقد به این راه، با دلی سرشار از ایمان. آن کسی که هجرت می‌کرد از مکه، از انس و محبت و خاطره و راحتی و عیش و نوش می‌گذشت، می‌آمد به مدینه. از مکه به مدینه، این آدم درحقیقت یک گام بزرگی برداشته بود در راه بنای آن چنان جامعه‌ای، به سهم خودش، به قدر خودش؛ لذا قیمت داشت، تعیین‌کننده بود. لذا ببینید این آیات چه می‌گویند؟

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ همانا آن کسانی که ایمان آوردند، ﴿وَهَاجَرُوا﴾ و هجرت هم کردند، ﴿وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ با جان و مال، به جان و مال، در راه خدا مجاهدت نمودند، ﴿وَالَّذِينَ آوَأُوا﴾ و آن کسانی که پناه دادند به این درماندگان بی‌وطن و آوارگان از خانه به درمانده، ﴿وَنَصَرُوا﴾ و آنها را یاری کردند، همه اینها ﴿أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ اینها بعضی پیوستگان و به هم‌پیوسته‌گان و هم‌جبهه‌گان یکدیگرند. اینها همه یک عنصرند، اینها خشت و آجر یک دیوار و یک سقفند؛ «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ كَمَثَلِ الْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا»! این آجرها را دیدید چطور در همدیگر رفته، در این ضربی‌های^۲ سقف؛ هر آجری یک مؤمن است، هر مؤمنی یک آجر است درهم‌فرورفته و ده‌ها آجر دیگر را نگه داشته است. در یک سقف ضربی، یک دانه آجر

۱. نزدیک به حدیث شماره ۱

۲. نوعی طاق محدب که در آن آجرها از قسمت پهنا به هم متصل هستند.

را با زحمت بکش پایین، دهتا آجر از اطرافش می‌ریزد، این یکی نگه داشته بود آن دهتا را، همچنانی که آن دهتا هم به سهم خود، این یکی را نگه داشته بود. **﴿بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾** بعضی به هم‌پیوستگان بعضی دیگرند.

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾، اینجا را دقت کنید، اما آن کسانی که ایمان آوردند، باور قلبی هم هست، اما **﴿وَلَمْ يُهَاجِرُوا﴾** از خانهٔ ملکی مشجرِ راحت، دل نکنند و هجرت نمودند - حالا مشجرِ هم که نبود خانه‌های آنجا - **﴿وَلَمْ يُهَاجِرُوا﴾** هجرت نکردند، ایمان آوردند، اما به این تعهد ایمانی عمل نکردند، اینها چطورند؟ اینها را می‌فرماید که **﴿مَالَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا﴾** اینها به شما پیوسته نیستند، جزو شما نیستند، میان شما و آنها ولایت و به هم‌پیوستگی نیست، تا کی؟ **﴿حَتَّى يُهَاجِرُوا﴾** تا وقتی که به تعهد ایمانی عمل کنند. ایمان خشک و خالی در دنیا هم اثر نمی‌دهد برادر، در جامعهٔ اسلامی هم منشأ اثر قرار نمی‌گیرد، در آخرت که جای خود دارد. **﴿مَالَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا﴾**.

(خب، قسمت دنبالهٔ این آیه را نوشتم آنجا؟ نوشتم، پس همین قدر بس است. اتفاقاً بنده هم دیگر خسته شدم. حالا توجه بفرمایید. تلاوت‌گر امروز ما جناب آقای روحانی هستند که می‌آیند، تشریف می‌آورند اینجا، این آیات را می‌خوانند. اول آیات آخر سورهٔ حج را، یا دو، سه آیه بر آیات سورهٔ حج می‌افزایند، یا به سلیقهٔ من - که حالا به نظرم می‌آید این جور

بهتر است - اول آیات سوره حج را، همان دو، سه آیه‌ای که ترجمه کردیم، اول آنها را تلاوت می‌کنند و خوب شما گوش کنید. یک‌بار دیگر وقتی این آیات را با آن لحن جالب شنیدید، بیشتر در ذهنتان و در روحتان جای‌گیر خواهد شد. اول آیات آخر سوره حج را می‌خوانند، بعد برمی‌گردند همین آیه‌ای که من الآن خواندم، تا آخر سوره، یعنی تا اول **«بِرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ»**، سوره توبه، همین آیات را هم می‌خوانند. چون امروز، الآن بین دو نماز، وقتی که نگاه می‌کردم به قرآن، دیدم که بعد از این آیه، دو، سه آیه که می‌گذرد) باز در آنجا یک جمله‌ای هست که آن جمله به درد ما خیلی بیشتر می‌خورد. آن جمله برای استشهاد مطلب ما خیلی جالب است، حالا همان جمله را برایتان می‌خوانم. یکی، دو، سه آیه بعد می‌فرماید که **«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا»**، که من نوشتم در این ورقه **«وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»** آن کسانی که ایمان آوردند، هجرت کردند، مجاهدت کردند در راه خدا، **«وَالَّذِينَ آوَأَوْ وَنَصَرُوا»** آنهایی که پناه دادند و یاری کردند، **«أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا»** مؤمن راستین اینها هستند، غیر اینها چه کسانی‌اند؟ مؤمن دروغین. مفاد آیه این است. (بنابراین چون این آیات جالب است، همین آیات را بعداً تلاوت خواهند کرد.)

یکشنبه پنجم ماه رمضان ۱۳۹۲

ایمان زاینده و هم‌الا با تعهدات عملی

آیا ایمان بجنای باور و پذیرش فکری کامل، به تنهایی و بطور مجرد کافی است یا ایمان از اینجهت که «فقتبند زندگی» و «زاینده عمل» است معتبر می‌باشد؟

قرآن - ایمان راهوار را در کنار عمل و بعنوان الیتره می‌باشد برای «پیوندن راهی رست بسوی مطلوب» مورد نظر قرار داده و در دهها آیه، یاد استهای دنیوی و اخروی را بر ایمان توأم با عمل، مترتب ساخته است. بگزار قرآن گوش فرادهم و در آن بیندیشیم:

آخرین آیات سوره‌ی حج

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْجِعُوا وَارْتَعِدُوا - ای کسانی که ایمان آورده‌اید! رکوع و سجود کنید
 وَاعْبُدُوا رَبَّكُمُ وَالْعَمَلُ الَّذِي تَعْمَلُونَ - و پروردگارتان را عبادت کنید کار کنید و انجام دهید مگر موفقت
 وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ - و در راه خدا جانانه شایسته است مجاهدت نمائید.
 هُوَ اجْتَبَاكُمْ، وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمُ الْدِينَ مِنْ حَرَجٍ - او است که شکر برگزید و در دین شما هیچ دشواری و
 ناسازی قرار نداده.

مَلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ - این شیوه و آئین پدرتان ابراهیم است.

هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلِ هَذَا - او شما را از پیش و در این نوبت «مسلم» نامیده است
 لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شَهِدَاءَ - تا پیامبر گواه و دیدبان شما باشد و شما گواهان و دیدبانان شریعت
 عَلَى النَّاسِ

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا دِينَ آبِيكَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا أَدْرَأْتُ الْإِنسَانَ أَنْ يَقُولَ قَدَرْنَا مَالَكُمُ الْوَالِدِينَ فَآلٍ حَقًّا وَمَنْ أَكْفَرُ مِنْ ذَلِكَ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ

وَأَعِظُوا بِاللَّهِ وَبِالْحَدِيثِ الَّذِي نَزَّلْنَا بِهَذَا الْقُرْآنِ وَإِذَا تَوَلَّوْا فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ الَّذِي يَرْتَدِّي إِلَيْهِ مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ الَّذِي يَرْتَدِّي إِلَيْهِ مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ الَّذِي يَرْتَدِّي إِلَيْهِ مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ

هُوَ مَوْلَاكُمْ، فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ - او است سرپرست و پشتیبان شما، نیکو سرپرست و نیکو یاری است



مهمترین خواص ایمان مذهبی یعنی پیروزی و موفقیت، برگزیدگی، رهبری و دید بانی بشریت
و بالاخره برخورداری از حمایت و کمک خدا، در آیات ذکر شده برای سنی آمیخته به عمل و
زاینده لا محرم، مترتب گردیده است.

آیه‌ی زیر (از سوره انفال) نیز ناحیه‌ی دیگری از عمل‌های ناشی از ایمان را بیان می‌آورد:
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - كَسَانَا إِيْمَانِ
آوردند و هجرت کردند (بخاطر خدا و جامعه‌ی اسلامی از خانه و زندگی دست شستند) و با مال و جان
خود در راه خدا مجاهدت نمودند.

وَالَّذِينَ آذَوْا وَتَوَسَّوْا - وَأَنْكَرْنَا لَهُم بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ
أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَا بَعْضٍ - آنان بهم پیوستگان و هم چهرگان یکدیگرند
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَهِجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ شَيْءٍ خَشْيَ مِمْ هَاجَرُوا - وَأَنْكَرْنَا إِيْمَانِ آوَرَدُوا
دلی هجرت نکردند (و به عضویت جامعه‌ی اسلامی که متضمن تعهدات فراوان است در نیامدند)
سما را با آنان پیوند و پیوستگی فی نیت تا وقتی هجرت کنند. (بخشی از آیه‌ی ۷۲)

بهاره: ۳ ریال